

نوشته ای از: بهروز دهقانی

## کندوکاو در مسائل تربیتی نوشته صمد بهرنگی

"تا محیطی را از نزدیک نبینیم، در آن محیط زندگی نکنیم، با مردمش نجوشیم، صدایشان را نشنویم و خواسته‌هایشان را ندانیم، بیجاست که برای آن محیط و مردمش دلسوزی کنیم و برای آنها حتی داستان بنویسیم که آن فلانی فرنگ‌نشین می‌نویسد و باورش می‌شود که بزرگترین داستان‌نویس ایران است."

معلوم است که حرف این دسته - اگر گذشت داشته باشیم و دست بالا را بگیریم - کشک است. (ص ۶۸ - ۶۹ کتاب) اگر برای صناعت ذوب‌آهن و صناعت نفت و خیلی چیزهای دیگر - که داریم - متخصص و مشاور از ینگه دنیا و فرنگستان وارد کنیم، جای تاسف و تعجب نیست. چرا که در این رشته‌ها تازه کاریم و هنوز نمی‌دانیم با ماشین چگونه رفتار باید کرد. و شاید تا مدتها به مغرب زمین احتیاج داشته باشیم برای راه بردن و به راه انداختن ماشینها و جاری کردن نفت به کشتی‌ها و رها کردن فلزات از دل تاریک زمین و به‌کار گماشتن آنها در خدمت انسان.

اما مشاور تربیتی؟ حتی پائین‌تر از آن، انتخاب یک یا چند کتاب تربیتی آمریکا و یا اروپا به‌عنوان الگویی برای خودمان و بچه‌های مدارسمان؟

انسان ماشین نیست و هرگز کسانی که در دستکاری ماشین استادکارند نمی‌توانند راهنمایان خوبی برای تربیت انسانهای دیگر بشوند. کسانی می‌توانند به درستی دیگران را تربیت کنند که آنها را نیک بشناسند و مطابق روحیه‌شان روشی در پیش گیرند.

درد را نشناخته نمی‌توان به درمانش پرداخت. طبیب آگاه پیش از دست زدن شتاب‌آلود به مداوا، از حال بیمارش می‌پرسد و سپس درمانش می‌کند.

در کتاب حاضر نویسنده کوشیده است چنین روشی پیش گیرد. یعنی به‌رغم فضلالی که نسخه‌های وام‌گرفته از دیگران را به خورد بیماران فرهنگی که ما باشیم می‌دهند، کوشیده است نخست روستا و روستازاده را - که به‌قول اولیای امور ۷۵ درصد مردم ایران هستند - بشناساند و سپس در فرصتی دیگر بگوید که چه باید کرد. و یا دست‌کم برای دیگرانی که در این راه می‌کوشند و راه نادرست می‌پویند راه را نشان دهد.

کتاب ۸ مقاله دارد. در مقاله نخست، مدخل، سخن بر سر این است که کتابهای ترجمه‌شده مربیان آمریکائی نمی‌توانند ملاک کار معلمان شهرها و روستاهای ایران بشوند.

در مقاله دوم می‌پرسد: چرا معلم خوب حکم کیمیا دارد؟ و خود علتها را می‌شمارد و می‌گوید رئیس‌های بیمار و رئیس‌های مردم‌آزار چنان "معلم‌های جوشی و پرکار امروز" را می‌آزارند که به "معلم‌های بی‌اعتنا و کهنه‌کاری" تبدیل می‌شوند و به صورت ماشینی درمی‌آیند که فقط روی صندلی می‌نشینند و درس می‌دهند.

اگر قرار باشد برای کلاس‌های ابتدایی کتاب‌های خوب نوشته شود، باید حتماً از وجود معلمان کلاس‌های ابتدایی روستاها استفاده شود. کتابی که به‌وسیله دکتر علوم تربیتی فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های اروپا و آمریکا تهیه شود، به درد همان دانشگاه‌های اروپا و آمریکا می‌خورد.

در مقاله سوم این مسئله مطرح شده است.

در مقالات دیگر از تدریس زبان فارسی در آذربایجان سخن می‌رود و اینکه اگر کتاب مخصوص هر استان تهیه شود حتماً نتیجه خوبی به دست می‌آید.

مقاله آخر به‌نظر من دلنشین‌ترین بخش کتاب است.

در این مقاله نویسنده، معلمان را زیر میکروسکوپ گذاشته و طرز زندگی و معتقداتشان را مطالعه کرده است. لجن‌آلوده، اختیاری ندارند. و آنچه جلوشان می‌برد - اگر جلو رفتی در کار باشد - خواست و میل دیگران است. مثل "دیگران" لباس می‌پوشند، مثل دیگران اعتقاد پیدا می‌کنند. از هر چیز نو فرار می‌کنند. و آیا این شیوه مخصوص گروهی نیست که به زبان فرانسه بورژوازی نامیده می‌شود که امروزشان بهترین روزهاست و از هر تغییری گریزانند و هر سکونی را، حتی اگر سکون زندان هم باشد، بر آن ترجیح می‌دهند؟

آرزو داشته باشیم که روزی معلمانی داشته باشیم که نقش رهبری فکری جامعه را که بدیشان واگذار شده به درستی درک کرده باشند و به جای چنگ زدن به گذشته‌های تهی از افتخار و به زندگی پوچ بی‌هدر، به اکنون توجه کنند و به فردائی که ادامه منطقی آن است. چند تنی را می‌شناسیم که آگاهانه تلاش می‌کنند، اما گلستانی که تنها چند گل شاداب داشته باشد و دیگر هیچ، گلستان نیست. سرزمین هرزی است با چند شاخه گل.

بی‌مجامله باید گفت تاکنون درباره مسائل تربیتی ایران چنین کتابی منتشر نشده بود. از این‌رو خواندن آن برای همه کسانی که سری دارند و سودائی، لازم است.

شهریور  
۱۳۴۴